**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**تنبیهات انسداد**

**تنبیه اول**

**توضیح فرمایش صاحب فصول**

**بررسی پاسخ شیخ به فرمایش صاحب فصول**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هفتاد و نهم\_4 فروردین 1399**

کلام در فرمایش گروهی بود که دفاع کرد بودند از صاحب فصول و پاسخی که شیخ اعظم داشت به این دفاع، آن دفاع در غالب فان قلتَ در اول صفحه 448 بیان شد، و پاسخ شیخ هم به این دفاع با آن کلمه قلتُ در همان صفحه شروع شد و در صفحات بعد هم ادامه پیدا می کند، مدافع از مرحوم صاحب فصول گفت شما دو مورد دارید که در این دو مورد ظن به مساله فقهیه و فرعیه را معیار قرار نمی دهید، بلکه ظن به طریق را یا بفرمایید ظن در مساله اصولیه را معیار قرار میدهید و این همان فرمایش صاحب فصول است که نتیجه انسداد حجیت ظنون در مساله اصولیه است، در تحصیل طریق است، نه در تحصیل واقع.

آن دو مورد یکی بحث مقلد بود، که هم خود بیان مدافع بیان شد، هم پاسخ شیخ. دیگر تکرار نمی کنم.

اما مورد دوم بحث قضاوت بود، آن مدافع از صاحب فصول به مرحوم شیخ اشکال کرد که و القاضی یعملُ بالظن فی تحصیل الطرق المنصوبة لقطع المرافعات لا فی تحصیل الحق الواقعی بین المتخاصمین. من قاضی بین دو راه مخیرم، یا عمل کنم به بینه، دو شاهد عادل و فصل خصومت کنم، ظنی که از این بینه حاصل می شود، ظن در تحصیل طرقی است که المنصوبة لقطع المرافعات، می توانم به بینه عمل کنم، ظن در مساله اصلی طرق را اخذ کنم، می توانم هم از راه دیگری غیر از ان طرقی که شارع نصب کرده است مرافعه را فیصله دهم، از راه ظنی که برای من قاضی حاصل شده و بین زید و عمر فهمیده ام که حق با زید است، وجه سهم من هم غیر از ان طرقی است که در کتاب القضاء بیان شده است. این مدافع فصول می گوید چرا نباید ظن در تحصیل حق واقعی معیار باشد؟ چرا باید قاضی به همان بینه عمل کند، این نیست مگر این که در صورت نوبت رسیدن به ظنون، باید به ظنی که در تحصیل طرق منصوبه لقطع المرافعات هست، عمل کنیم لا فی تحصیل الحق الواقعی بین المتخاصمین، صاحب فصول هم همین را می گفت، می گفت ظن در مساله اصولی، مقدم بر ظن در مساله فقهی.

در خصوص قاضی ما دو پاسخ داریم، یک پاسخ این بود که بین این دو ظن برابری نیست این جواب را هم در مورد قاضی دادیم، هم در مورد تقلید. دیگر تکرار نمی کنم.

اما یک جواب دومی داریم در خصوص قاضی. و ان جواب را مرحوم شیخ با این عبارت بیانی می کند:

هذا، مع إمکان أن یقال: ( که چه بگوییم؟ بگوییم: ) إن مسألة عمل القاضی بالظن فی الطریق مغایرة لمسألتنا،

از یک جهت دیگری. چرا؟ چون همه مواردی که یک مجتهد اعم از این که در مقام افتاء نشسته باشد یا در مقام قضاوت، تمام مواردی که یک مجتهد به ظنون عمل می کند بر دو قسم است؛ می توانید این طور تعبیر کنید: تمام مواردی را که شارع طریقی را ظناً پذیرفته است و ان طریق ظنی را معیار قرار داده است بر دو قسم است؛ یکی از این دو تاست. گاهی در نصب طریق اساسا کشف ملاحظه نشده است و لو کشفٌ مائی هم باشد اما در حجیت این ظن ان جهتی که دخالت دارد فقط تعبد است و بس. بحث کشف از واقع نیست. یک راهی است برای اینکه خصومت برطرف بشود مشکله حل بشود، مثلا می گوید قرعه بیاندازید، القرعة لکل امر مشکل. این که می فرماید قرعه بیاندازید در قرعه جهت کشف لحاظ نشده است، یک راهی است برای شکستن بنبست.

مثال دوم در کتاب القضاء فرموده اند اگر منکر از قسم خوردن نکول کرد، قسم بر می گردد به مدعی او قسم می خورد. آیا این قسم مدعی که فصل خصومت می کند، کشف واقع معیار این فاصل خصومت است؟ نه فقط یک تعبد است. اگر هم در این قسم یک جنبه کشف از واقع باشد، شارع از این جهت کشف اعراض کرده است و تعبدا چیزی را معیار قرار داده است.

مثال سوم بینه. بینه درست است یک کشفی از واقع می کند ولی حجیت بینه برای قاضی از باب کشفش نیست، که اگر جایی بینه عادله بود ولی برای من کشف نکرد حجت نباشد، این یک تعبد محض است و شارع اعراض کرده است از جنبه کشف.

مثال دیگر اقرار. درست است در اعتراف و اقرار یک کشفی هست اما معیار قرار گرفتن اقرار واعتراف از باب کشف نیست بلکه من باب تعبد است.

این یک دسته از ظنون. دسته دوم در طرق، طرقی است که برای مجتهد قرار داده شده است در احکام واقعیه. در این جا می خواهیم به واقع راه پیدا کنیم، این ظن تعبدا حجت نشده است، از باب کشف غالبی از واقع حجت شده است و چرا طریق الف را برگزیده است و طریق باء را نه؟ چون در طریق الف مطابقت با واقع اغلبیت دارد. باء یا مطابق با واقع نیست غالبا یا غالب المخالفة با واقع است اگر چنین شد شما در چنین جایی معیار یک ظن را غلبه وصول الی الواقع قرار دادید باید ببینیم آیا ظن در مساله اصولیه مقدم است یا ظن در مساله واقعیه فرعیه که این مرحله بعد است. این ابتدا را تطبیق کنیم بقیش می ماند برای جلسه آینده

هذا؛ این ان جواب اول که بین دو ظن هم سنگی و هم ترازی نبود. هذا مع امکان ان یقال به این که مساله عمل قاضی به ظنون، ظن در طریق با مساله ما متفاوت است، مغایرت هست،

من جهت انّ الشارع لم یلاحظ الواقع فی نصب الطرق.

در عمل قاضی لحاظ واقع در نصب این طرق نشده است و شارع در جنبه لحاظ واقع داشتن، در جنبه کشف از واقع کردن اعراض کرده است. پس بر چی مدارش هست؟

و جعل مدار قطع الخصومة علی الطرق التعبدیة،

می گوید تو بدین وسیله فصل خصومت کن. چکار داری چقدر از واقع کشف می شود. همه این ها را مثال زدم:

مثل الاقرار و البینة و الیمین و النکول و القرعة و شبهها، بخلاف الطرق المنصوبة للمجتهد(آن برای قاضی بود حال برای مجتهد) علی الاحکام الواقعیة،

گفتم تمام طرقی که یک مجتهد در مقام قضاوت و افتاء دارد بر دو قسم است. ان اولی برای مقام قضاوت این دومی برای مقام افتاء که یک طریقی نصب شده است برای مجتهد نسبت به رسیدن به احکام واقعیه. فرق این ها چیه؟

فإن الظاهر أن مبناها (الطرق) علی الکشف الغالبی عن الواقع

نه تعبد. چون غالبا از واقع کشف می کنند حجت شده اند این که این راه انتخاب شده است نه ان راه، وجه تمایز این راه از ان راه همان جنبه کشف است.

و وجه تخصیصها(این طرق) من بین سائر الامارات

این که این از بین سائر امارات جدا شده است من می توانم به این عمل کنم نه به امارات دیگر. این است که

کونها أغلب مطابقة للواقع

این امارات مطابقتش با واقع بیشتر است.

و کون غیرها غیر غالب المطابقة،

نه تنها ان اماراتی که حجت نیست غالبا مطابق نیست بلکه غالبا مخالف با واقع است مثل قیاس

بل غالب المخالفة .کما ینبئ عنه

از چی؟ از این که امارات غیر حجت چون غالبا مخالف با واقع هستند حجت نیستند. ینبی عنه:

ما ورد فی العمل بالعقول فی دین الله:

گفته هر کس معیار دین را عقل شخصی خودش قرار دهد، کذا و کذا. پس معلوم می شود این ها مخالفت دارند با واقع. چون مخالفت دارد این عقل با واقع حجت نیست.

و إنه لیس شئ أبعد عن دین الله من عقول الرجال

چرا ابعد از دین خداست عقول رجال؟ چون به واقع تو را نمی رساند. و یا این تعبیر:

و إن ما یفسده أکثر مما یصلحه

این تعابیر برای این است که واقع نمایی ندارد معمولا. خلاف واقع را نشان می دهد و الا اگر بحث تعبد بود، بین خبر واحد و قیاس نباید فرقی باشد. و یا این که وارد شده است:

و إن الدین یمحق بالقیاس، و نحو ذلک

این روایاتی که در رد قیاس و امثال ذلک داایم همه این ها نشان می دهد در ظنونی که مجتهد با ان سروکار دارد، جنبه واقع نمایی معیار است. اگر واقع نمایی داشت، حجةٌ. اگر واقع نمایی نداشت، یا غالبا مخالف با واقع بود، حجت نیست.

حال از این چه استفاده ایی می خواهیم در بحث خودمان بکنیم؟ ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.